

[Afghanistan Digital Library](#)

adl0307

<http://hdl.handle.net/2333.1/c866t1s8>

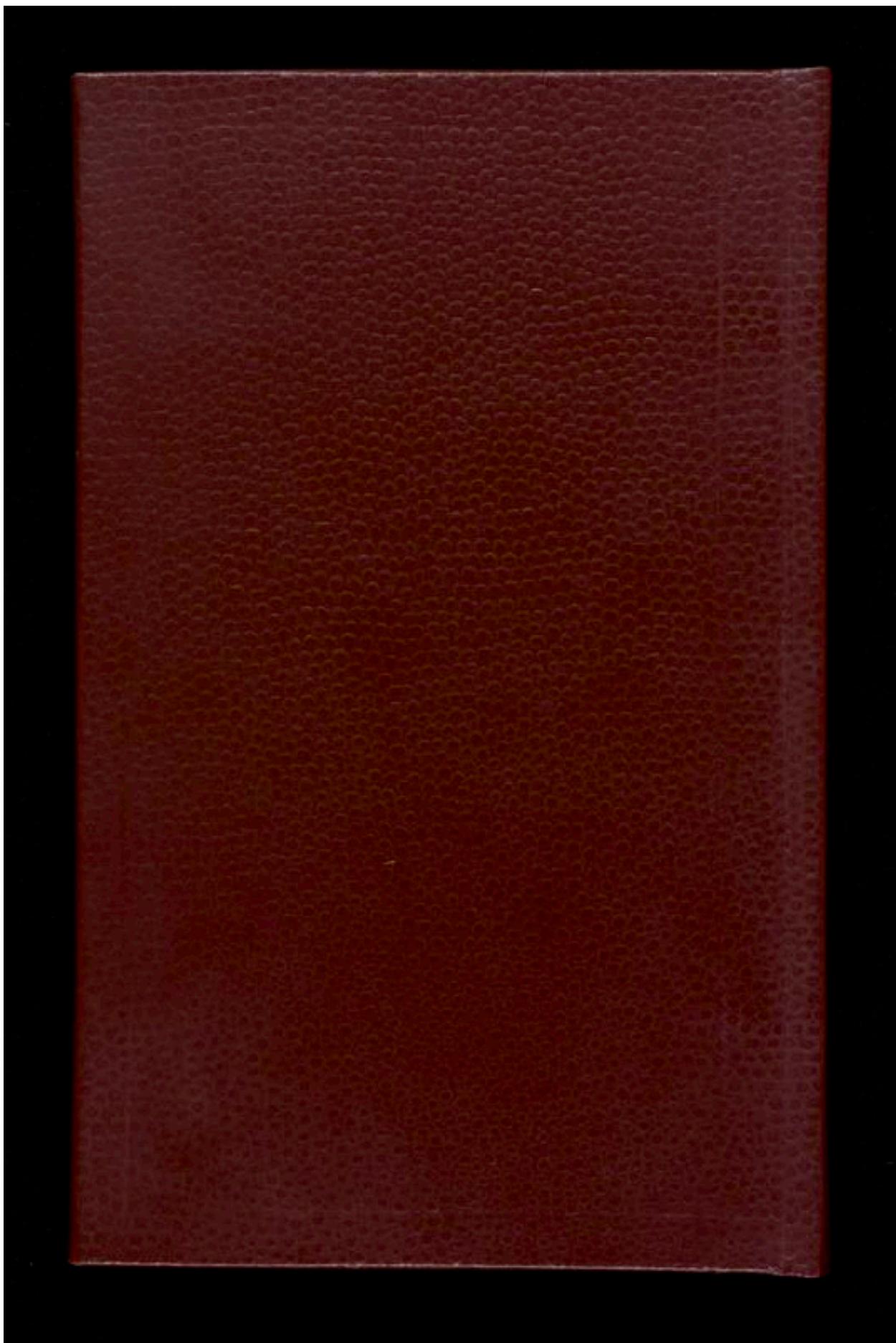


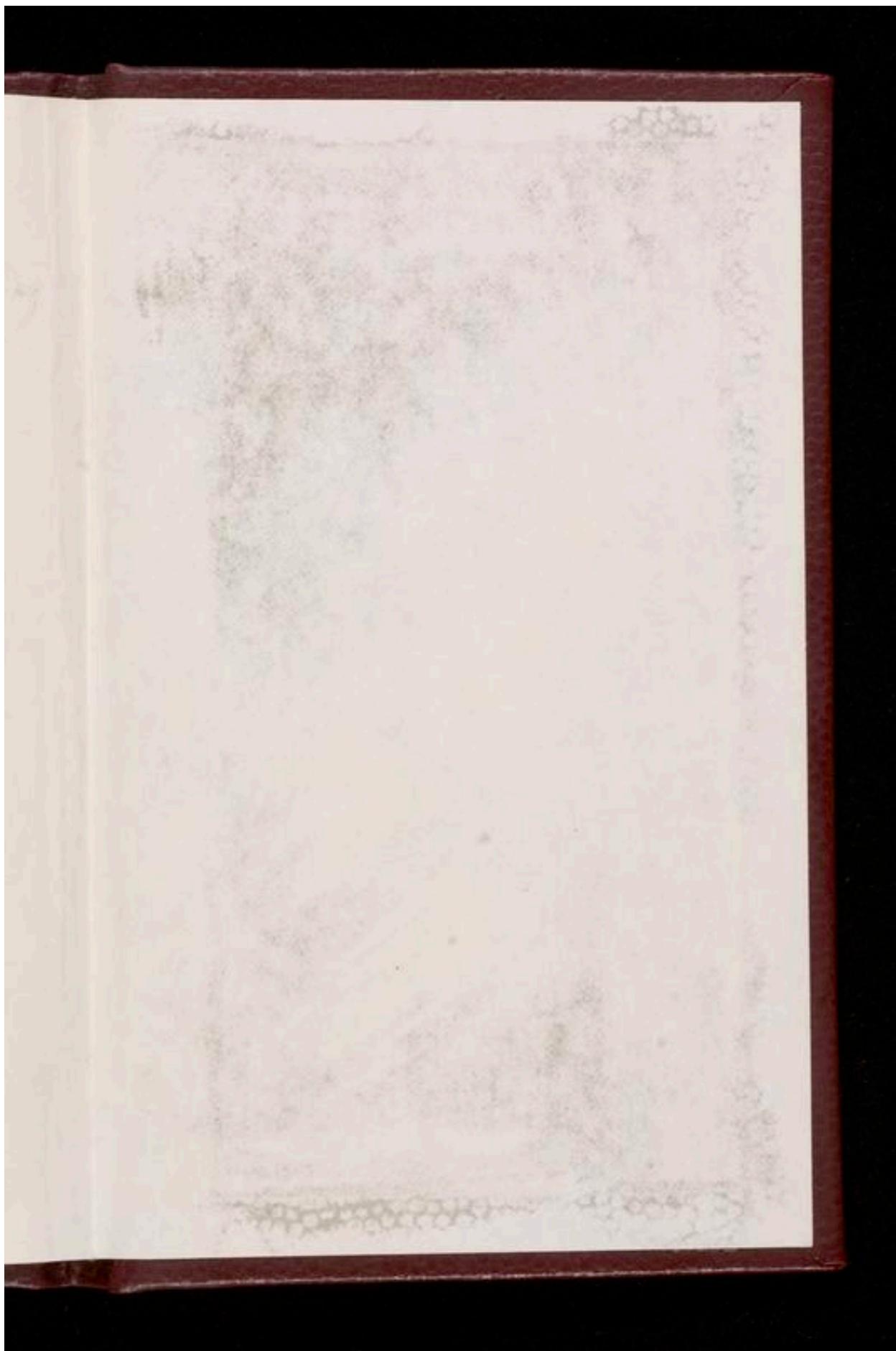
This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

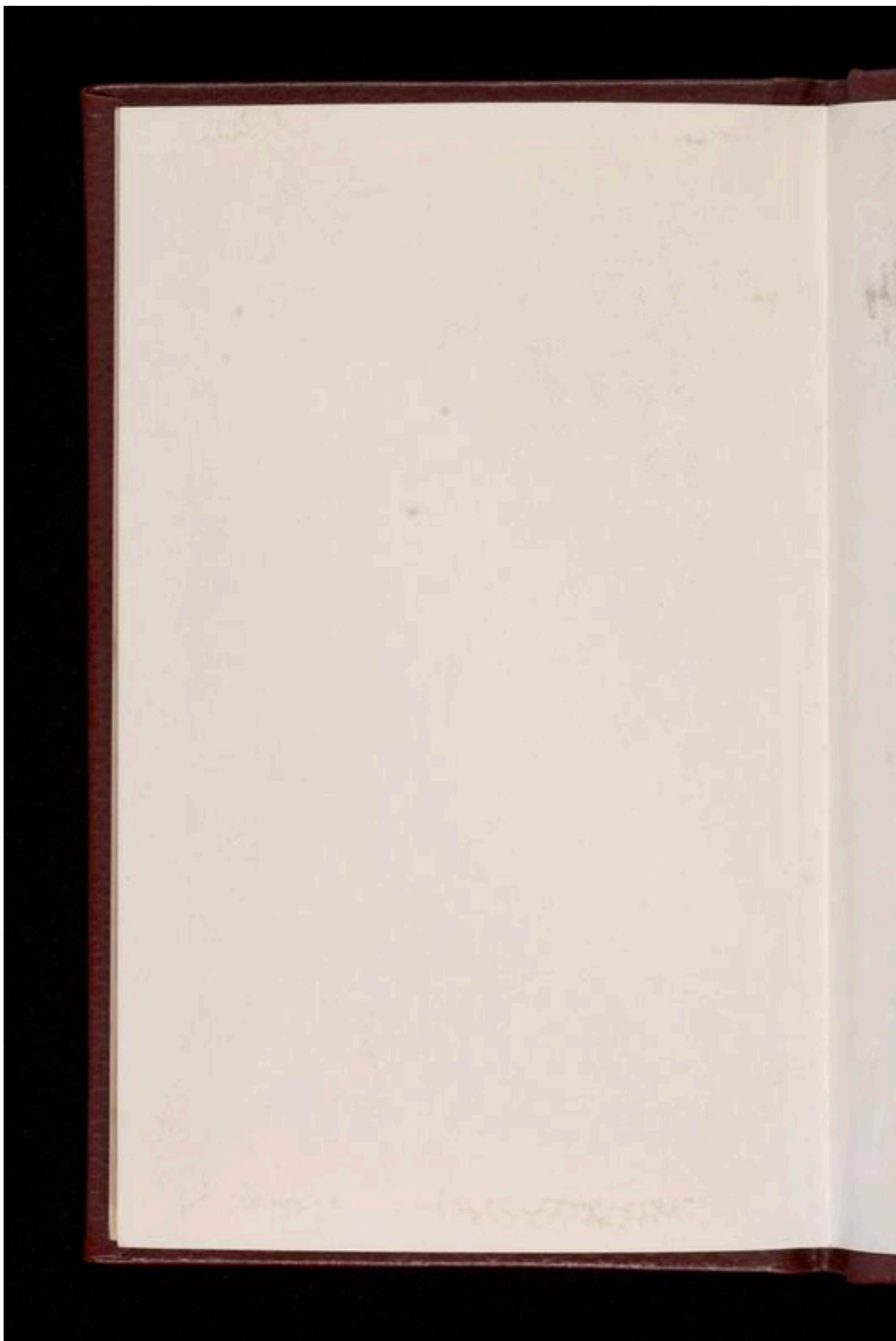
When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

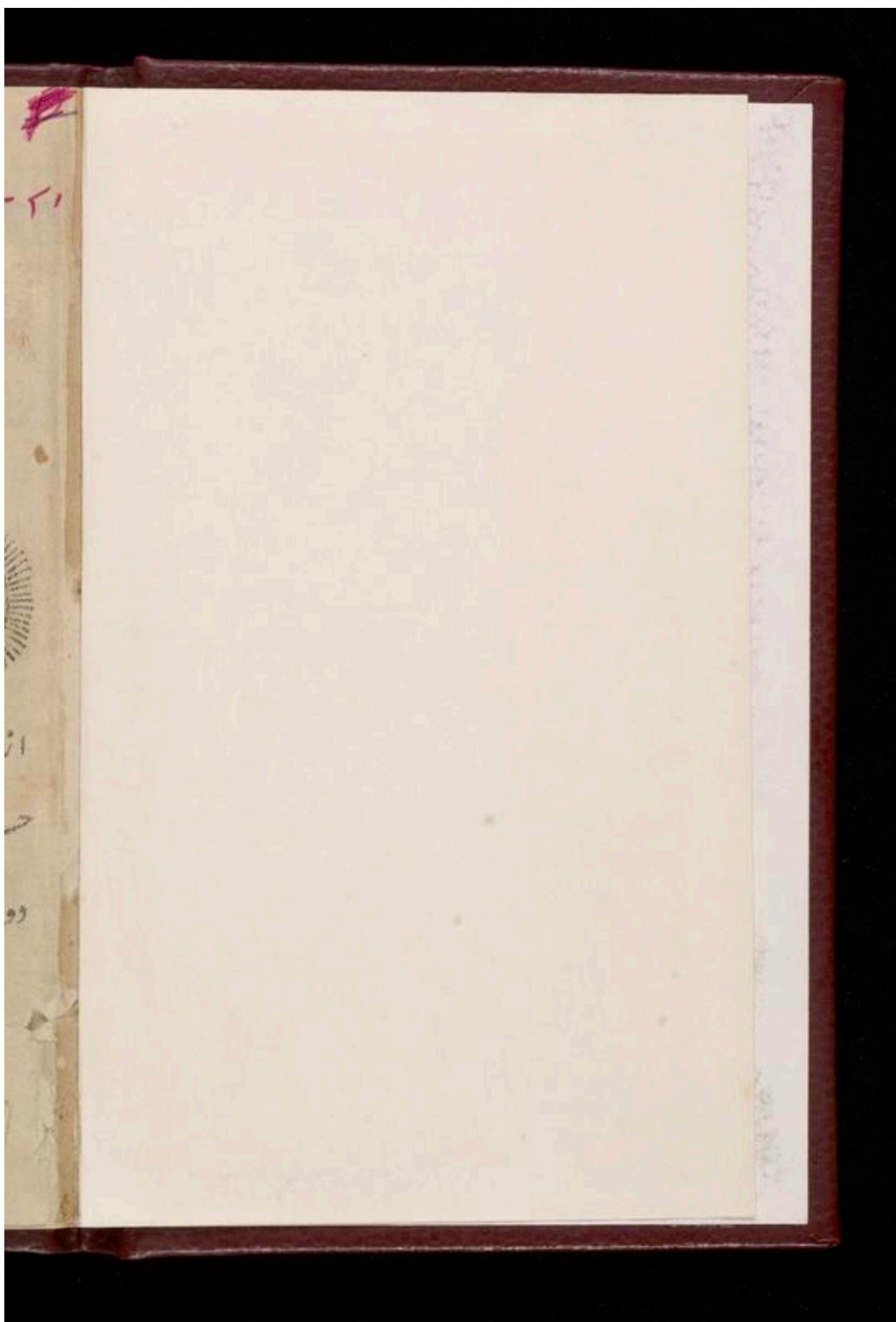
All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu









۱۰۰۰ کتابخانه اسلامیه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

دارالعلوم مبارکه امام شیرازی

در سال

کتاب فارسی

که بعد



از تصدیق و تأثیر قضایات افغانستان و باقی صحیحین کرام

حسب الاصناف حاصل از اقدار محمد سلیمان خوار ناظر عواف

دولت عالیه مستقله افغانستان در منظع فظا رئیس دار

انتظار یافت ۱۲۹۹ هش

۱۰۰۰ کتابخانه اسلامیه

۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
لِلَّهِ تَبَعُّدُ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الْفَيْنَ اَصْطَلْفَنَ

کتاب فارسی اول

سبق اول

خدا رسول - کلام - مسجد -

وقت - جمعه - پاک -

رسول خدا - نماز جمعه - وقت نماز - جامہ پاک

کلام خدا - نام رسول خدا - کلام خدای پاک

وقت مدرسه تو +

۳

سبق دوم

قرآن - حیا - ادب - رضا -

خصلت - راستی - صبح -

قرآن کلام خدا است - رضا شد خدا در راستی است

صبح و قربت درسته است - حیا خوب نیکو است

خصلت نیک پسندیده است - ادب کار نیکان است

سبق سوم

آفرینشند - دین - اسلام -

پیغمبر - مصطفی - فرض -

خدا آفرینشند ماست - پیغمبر ما محمد مصطفی است

اسلام دین پاک است - ما همه بندگان خدمت ائمهم

مشطفی

جامه پاک

که پاک

۲۷

نمای از جا نسب خدا فرض است ۴

سبق چهارم

مادر - پدر - خدمت - علم -

کوشش - عمل - جماعت -

خدمت مادر و پدر را داگن - گفته استاد

عمل گن - علم بیاموز - درخواندن کوشش نما

درجاعت حاضر باش - قدر یم کس بشناس ۴

سبق پنجم

آیت - حدیث - قول -

تعظیم فرموده - کتاب -

آیت قول خداوند است - حدیث فرموده

پیغمبر حضرت - ناچه خدا و رسول را تعظیم کن -
فرموده است تا و پیغمبر - تا تو این از کمالی دوست
کتاب در آپاره مگردن +

ساق ششم

نیز بخت - ترک - پیغمبر

دشمام - مکتب - سخن -

دشمام را ترک گن - حرف بیرونده مزن
سخن استاد کوش گن - حرف با هسته کی زن
با پسران هم مكتب جنگ گن - فضول و کتابخانه
سباش +

۴

سبق هفتم

سبق - فردا - آمشق -

خواندن - ضبط - نوشتن -

من مشق خود را نوشتم - شما سبق خوانیده

سبق او ضبط شده است - تو خوب مینخواهی -

ما سبق خود جی نویسیم - آنها سبق را ضبط کردند

که فراموش نشود +

سبق هشتم

ادب - نیک - راست -

چیز - زشت - پر تماشیز +

دور مکتب با ادب شنیدن - وقتی سبلق چیز

۶

و راست منگر - از حرف پد و دشنا م پر جیزگن -
دشنا م بسیار کار ز شست است - هر چه خوب است
اخنیا رکن +

سبق نهم

سعادت - اعتراف کمال -

بخت - هنر -

هر که عالم ندارد بد بخت است - بی کمال بخشش
غلگین است - هر چه هست کمال و هنر است
از بیکاری چه می خیزد - هر که عالم آموخت
سعادت حاصل کرد - بی هنر هر جا خوار
و بی اعتراف است +

سبق و تهم

مکتب - لخظه - مسلام - مستوجه -

حفظ - حفاظه - راه -

و تئییا از مکتب بخانه آنی بر مادر و پدر مسلام گشته -

بخری اسما دستوجبه باش هرچه استاد گوید

حفظگشته و هر لخظه تکراز سبق می کرده باش -

در راه مکتب بازی می گذرد و بیرونی گردید

سبق یا زد تهم

مرگ - اجازت - کالا - کاغذ -

چون به مجلس نشسته باشی برخست و کیا اخود

بازی گشته - قلم و کاغذ هم مکتب خود را بی اجازت

۹

اوگیر - وقت تو شتن هوش گون که هرگز ب مرید و

انگشان دکالار ای هرگز ب میالاسی +

سلیق دوازد هم

خاک - آب - باود - آتش - مشرق - مغربند

شمال - جنوب - دریا - کوه - زمین - آسمان

خاک کابل - آب دریا - باود شمال - شماه شرق

زمین مغرب - آتش روشن - دریا ائے جنوب

آسمان بلند - کوه طور +

سلیق سیزدهم

گفتن - خواندن - دادن

کردن - داشتن -

۱۰

بنائی اسلام بر چنچ چیز است - کلمه گفتن -

نماز خواندن - روزه ماه مبارک رمضان داشتن

زکوہ دادن - حج کردن - باید دافت کم هر ز

رافشانی است - و نشان ایمان کامل نماز است

سبق چهاردهم

فرض - عزت - مسلمان

سامان - تعلیم -

کتابهای خود را بعزت نگهید از که در آن نام خدا

در رسول است - بر هر مسلمان فرض است

که نام خدا و رسول را تعظیم کند - سامان تعلیم

عزم زداین و مدرسه را جائی ابزرگ پندار به

نصلی علیٰ خضروری

سبق پانزدهم

خداست خود را بنشناس که ترا از نیستی بهستی آورد

و غفت هاست فرادان داده و پیغمبر رحمت را که مایم

آمیخت و پیر و ایشانیم تعظیم بنمای و بدان که رسالت

او بخلق آخراست و هر تبیت او از دیگر پیغمبران اول

هرچاکه نام مبارک او را بشنوی گلور جمعت خدا

بر پیغمبر ما و بر آل واصحاب او باشد

سبق شانزدهم

قرآن کلام خدا است که بواسطه پیغمبر ما محمد صلی اللہ علی

۱۷

صلی اللہ تعالیٰ و آله و سلیمان ع ما و تعالیٰ مسلمان
 فرو آمدہ تا با حکام او عکس کنیم و خدا نے تو انار
 بیگانگی بشناست یکم و از کفر و معصیت پیزار
 پاشیم شکر که ما بهم مسلمان و مسلمان زاده
 هستیم این از جمله انجمنت ہائے خداوند

سبق بیقدر ہاتھ

رسول خدا رحمت خدا بر وی با و فرنود
 ہر کہ بزمیں یکبار درود خواند خدا ائی تعالیٰ
 و فرشتگان بر وی ده پار درود بگویند و ہر کہ
 در نزد عالم نشست و عزت کرد گویا باشند
 و هر اعزت نموده و ہر کہ در دنیا با من نشینند

خدا ائی تعالیٰ اور ار روز قیامت با من

در بہشت پن شاہد نہ

سبق ہجدهم

و نیز رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله وسلم

فرموده است ہر کہ ما ذر و پذر را بیا زار و

بو شہر جہش تینا بد خوشنو دی خداوند

در خوشنو دی ما ذر و پذر است - بزرگترین

گناہان ناق فرمائی ایشان است -

سبق نوزدهم

پسپنیک آنست کہ از باز بھی پیجا و سخنا

نا سزا پر همیز نہایت و با استران ہر زادگوی

۱۷

و بی کمال تغشی نموده هر که با او دوست پسندیده است
 زیرا که بهترین سرمایه و نیک ارزین پیرای برل
 انسان او دوست و خوبی نیک است +

سبق میشه

از صحبت جاهان گذرد که صحبت جاهان
 دقایق روعت آدمی را خواهی سازد و از سوی
 بسیار و دروغ گوئی و خنده و پنجا پر هیزگن که عاد
 ناپسندیده است - دزدی اندک شرمساری
 و نجاح است بسیار می آورد - انسان را بسیار لازم
 که ازین عمل پر حذر باشد +

— + —

سبو

۱۵

سبق بیست و پنجم

نیک بخت آفست که خدمت ما در پدر
و استاد بجا آرد و پیو مسنه در طلب علم کوشید
و بد بخت آفست که ما در پدر و استاد از
راضی نباشد و از حصول علم غافل ناند زیرا
که خوشنودی خدائی تعالی و ابیته بر خاص مند
و خوشنودی والدین است ه

سبق بیست و دوم

از دشام و ناسرا پرهیز کن که بدترین علت
نمایست - از مکتب گریزان میباشد - و از
سبق غلکین مشو - که بواسطه او شاد و خور سند خواهد شد

در یافت علم و آدب را از هر چیز بتردان - هر کس
پس از خود و در خواندن کوشید پیو سببه و زیبا
حدم عزیز باشد +
سبق پیشوا و سوهم
زینهار وقت خود خنائی مساز که عمر چیز که
عزیز است و صرف کردن آن در علم و کمال
لازم است نه در جهل و بی کمالی - و بداینکه اوقات
عمر گذشتند و اپس نمی آید - اپس هرچه از مدت
در تحصیل علم و کمال گذشتند باشد ضائع نشده
و آنچه در لهو و لعب گذشتند باشد ضائع +
نوون است +

۱۸

سبق بیست و چهارم

بیداری بوقت صحیح عادت کن - نماز سقوف
 دین است هر که نماز را قائم داشت دین خود را
 قائم داشت و هر که نماز را ترک داد بنا شد دین
 خود را برآورد آخت - و هر صحیح تلاوت قرآن کرده
 باشد که باعث برگشت عمر و فراخی رزق است

سبق بیست و پنجم

از حرف سمعی نی پر هیز نما - سخن بازدازه خویش
 گویی دزیاده از ضرورت مگویی وزرم و آبرست گویی
 در خانه - در سخن گفتگویی پشم و ابرو و دست اشاره کن
 دهن را بلعنت و دشنام میالای که از گفتگویی

۱۸

و ناس را دهند پسید کردو - با بزرگتر از خود همچنان میکنند

سبق بیت و ششم

دوست آفت که انسان را بخوش درست

و کار نیکو و خواندن سبق امر کند و دشمن آنکه

بکار بیجا صل و بازی و بیکاری امر کند و از

خواندن علم منع نماید - فخر و زیست آدمی پنهان

کردن علم و کمال است نه بزر و مال چرا که

دولت دنیا زائل و تلف شعلی است و کمال

دولت است که بهر جا با انسان است

و بهم شف شدن ندارد

سبق بیست و هفتم

سر چیز است که آدمی را در چشم مردم بی انداد
سازد - دزدی - دروغگویی - دشنام دادن -
راست گوئی و راست کاری بسب اینی
ورستگاری است هر کس که بدشnam دادن
ولعنت کردن عادت کرد پنهان مردم بیقدر

و بیعزت باشد +

سبق بیست و هشتم

حیانیکو ترین خصلت هاست خصوص اینها
بسیار لازم است که با حیا باشند و بجنوب
پدر و اُستاد و بزرگان سر افکنده دارند

۲۰

هر که حیار اشیوه خود ساخت محبوب دلها گردید
و هر که خصلت نیکو پیش گرفت بنظر جمیع خلاق
نیکو شد +

سبق بیست و نهم
گفته استاد را گوش ہوش بشنو که او نیز
مانند پدر مهربان است و می کوشد که ترا
پرتبه علم و هزار ساند - در طلب علم و دانش کوش
که قدر انسان بعلم و هزار است شهاب وزر هر که
از خواندن علم و آموختن کمال بی نصیب ماند
روئی نیک بختی خواهد دید +

۳۱

سبق سیم

زنهار محکمات کسے رانگنا می که بیار کار
 زشت است و از حرکات هر زه مانند کجی دهن
 و چشم و اشاره ابر و اجتناب لازم دان
 و خنده بیار کمن که خنده بسیار دل را می بیند
 و بر کار سے که لحاظ دین دران نباشد

اقدام منمای +

سبق سی و یکم

او قات عمر عزیز را خوار مشمار ہر که قدر قویت
 عمر راند انس است آخر کار پشیمانی بردا و داشتن علم
 و ادب در ہنگام خوردیست ہر کیکہ درایم طفیلی

۲۳

از علم و ادب بی نصیب شد در کلامی افسوس
و نداشت خورد +

سبق سی دوم

با بزرگان سخن با ادب زن - تا سخن دیگران
تمام نشود شروع بگفتن مکن - و همیشه
از دروغ گفتن پرهیز نمای که دروغ گویی بمنظور
خوار و بی اعتبار باشد - قدر به کس بناس
و سخن چزبانه ازه احتیاج گویی +

سبق سی دوم

کسیکه با تو نیکی گند یاد آرد و شکر آنہ اش بجا آر
واحسانیکه از تو بد گیرے بر سر بزبان میار -

۳۴

میان دو نفر سلمان جنگ و خصومت میندازید

سبق سی و چهارم

پدولت پدر و نسب خود فخر مکن که اعدایار
انسان بعلم و هنر است نه به سیم وزره لباس
ساده اختیار گن بزمیست رنگ و بوی مائل
مباسش که آبرائش خاصه زناست مردان را

پیرایه علم و هنر زیست است +

سبق سی و پنجم

زینهار از غبیت و درودی احتراز کن که بدین
خصلت هاست و سخن کسے را کسے دیگر مسان
سخن را که خواهی گفت او لا بد اندیشه کن

۲۲

و آنکه بدب آرتا از گفته پشیان نباشی +

سبق سی و ششم

خشم و قهر می اندازه کردن عادت بپایان
 هر کل خشم فرو خورد حق تعالی عذاب و ذبح از دی
 بردارد إنسان را لازم است که در تمامی
 کارها عقو و صلح را اختیار کند تا سعادت

یابد +

سبق سی و هفتم

هر که در دی ازین سه چیز یکی بود اگرچه
 نماز خواهد و روزه دارد منافق یا مشدیک آنکه
 دروغ گوید - دوم آنکه خلافت و عده کند -

۲۵

سوم آنکه خیانت کند - بد آنکه بزرگترین گناه
شرک است و نافرمانی مادر و پدر و فرعون غفتنه +

سبق سی و هشتم

کار پایا بعد از شش و نهاد بیرکن - نا آموخته
آستادی مکن - در کارها مشورت از بزرگان
طلب کن - کسانیکه باشدند بغایبت یادکن
از سخن که خنده آرد خنده کن - سخن هر ل آمیز

گوی +

سبق سی و نهم

دوستان را عزیز دار و با غیر جنس
دوستی اختیار مکن - آستاد را بهتر از پدر شمر

۳۶۴

در کار پا تجیل مکن - در حالت غضب سخن نجیب
گوی - مرد هگان را به بدی یاد مکن که بود

ندارد +

سبق چهلم
حضور و متکبر باش - از جنگ و فتنه
بر کران باش - عالمان و بزرگان را
به تو اضع پیش آی و فقیران را بسخاوت
مردم را پیش مردم خجل مکن غمازنی بگشم
و ابرد مکن +

۲۶

در آداب حرکت و سکون عزیزه

سینق چهل و یکم

در راه رفتن شتاب مکن که نشان بگات
و از پیار آهسته رفتن نیز پر هیز کن که علامت
ستی است و در وقت رفتن چپ و راست
پیار منگر. و هر که از مسلمانان بر راه مقابله شود
السلام علیکم و تامین نبرند از خود

چیزی نگوی

سینق چهل و دوم

در حضور بزرگان پاها در از کرون از پی ادبیت

در مجلس در جائے لائق و سزا و ارخو دلشیین -
آب ایستاده منوش و نشسته و ستار مسند
در مجلس خنپ - بسید ارجی بوقت صحیح
عادت کن +

سبق چهل و سوم

کم خوردن و کم گفتن عادت ساز - هر که بسیار
خورد بسیار بسیار شود - هر که سخن با مذاقه ضرورت
گوید از آفت ایمن باشد - از حرف بمعنی
و هرزه پر حذف باشد - از جنگ وزدای پر زنگ
در میان سخن مردم میا +

۲۹

سبقِ حهل و چهارم

هنگام نان خوردن درست و جامد و سفره را
بغذا آآلوده مساز و ریزه های طعام را که
از دهان فروافتد در کاسه میسند از
در وقت طعام خوردن دهان فراخ کردن و لقمه
بزرگ گرفتن کار قبیح است +

سبقِ حهل و پنجم

در آغاز طعام خوردن بسم الله ضرور
باید گفت و طعام را آبا هستگی باید خورد - زیاد
از خواهش طعام خوردن سبب بیماری
و ضعف بدنت و ازین سبب در شرعاً عیت

۳۰

از آن منع وارد شده است +

سیّق چهل و ششم

بینی خود را باستین و جامه پاک مکن -

آب بینی با او از بلند سینه داش - پیش مردم

انگشت بد هان و بینی مکن - بینی را بدست

راست می فشان - هنگام فاژه دست بر گذاشت

و لاحول بخوان +

سیّق چهل و هفتم

در زد و بزرگان و آستانه دان با ادب باش

بجامه و فرش دستار بازی مکن - در پاکی تن

و جامه کوشش نمای - که کنایت سبب نفرت

۱۳۳

مردمان است - اما آبارایش بیاس باکل

میباشد که خاصه زنایت به

سینی چهل و هشتم

در راه رفتن اندازه اعتراف نگهاد

دلبی سبب در حقب منگر - از مردم گان پیش مرد

خود را مانند بی با کان و مردم هرزه مجتبیان

منکر و مغور میباشد حیا پیش کیز صاحب جا

بنظر مردم عزیز است به

سینی چهل و نهم

در وقت طعام خوردن دست خود را بجانب

دیگران دراز مکن - طعام را از جانب خود بخورد

۳۲

بطرف لقمه دیگران منگر - طعام را پدست
راست تناول کن تا یک لقمه را فرو نبری
لقمه دیگر مگیر +

سبق پنجا هم

در خوردن تعجیل نکن - و در خانیدن طعام
متبالغه نمای - طعام و میوه را باندازه تناول
کن - که بسیار خوردن عادت چهار پایت
هر که بسیار خورد بیمار شود و در کسب و کمال
کاهی کند و از سعادت محروم ماند +

سبق پنجا ه و یکم

از زد و سکم اطفال بی شرم و دزد و درو غلقو

۳۷۳

بیار پر حذر باش بلکه با آنها در یک راه مروکه باز
بدنامی و فضیحت است - بی باکی اگرچه اندک
باشد انسان را بدنبال آخرت رسماً و بی اعتباً
سازد - زنی هار ازین عجل پر همیز نماید که بدترین خصلت

باست +

سبق پنجاه و دوم

در هر کارے که میلکی ثابت قدم باش
و تعجیل مکن که درستاب پشیما نیست و در آنکی
سلامت - هر که در کارهای استقامات ورزید
بُرا دول رسید - و هر که از شیوه پایه داری دور نماید
روے اقبال خواهد دید +

۳۷۸

سبق پنجاہ و سوم

اگر خواہی مردم نیک خواہ تو باشد تو نیک
خواہ مردم باش - اگر خواہی با آبرو باشی
تکبیر اتر کن *

اگر خواہی بی اندوہ باشی بد کے حمد مبر
اگر خواہی مردم بر تو خند خصلت نیکو پیش کرزا

سبق پنجاہ و چهارم

دوجیز است که فراموش نباشد کرد - یعنی خدا
دوم مرگ - دوجیز است که آن را از یاد باید بروز
یعنی کل که بجئ کنی - دوم پدی که کسے بتوبکنند

۳۶

فَرَاتٌ مُحْكَمٌ سُوَالِيَّةٌ

سیّقٌ پیچاہ و پنجم

ایمان چیست ؟

باور کردنست بدل و اقرار کردنست بزبان

پیگانگی خدای تعالیٰ در سالت رسول الله

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیچاہ بیهودت سے نہ اللہ

شریعت چیست ؟

با حکایت قرآن مجید و گفتہ رسول کریم

وقول مجتبید اطاعت کردنست

۳۶

سبق پنجاہ و ششم

کعبه چیست؟

کعبه بیت اللہ یعنی خانه خدا است.

خانه ایست مبارک در شهر که مغطیه از
ملک عرب که قبله همه مسلمانان است +

قبله چیست؟

قبله آنست که اهل اسلام را در قبّل

روی آن طرف کردن فرض است +

سبق پنجاہ و هفتم

بهرشت چیست؟

بهرشت با غیبت نیکو که میوه های شیرین

۳۶

بیار و ارد و در میان او جو یهای ع شیر و شهد
جاریست - هر کس درین جهان اعمال
نیک داشته باشد پدر از خود راضی سازد
بشرط اعتقاد درست روز قیامت همچنانجا

خواهد رفت +

سیق نجاه و مشتم

دوزخ چیست ؟

دوزخ جائے عذاب است که دران گز دمان
وماران بدشکل و آتش سوزان است هر که
درین عمل یهای ع ناشائسته و معصیت کند
دو روز قیامت دران بخواهی که فتا رخواهد شد - خداوند مسلمان

وقت نگاز

شیرین

۴۷۸

درین دنیا بر اه راست هار و تا درا، شا بعده بس

سخت سبستلاشوند +

سبق پنجاه و سیم

کوثر چیست ؟

کوثر حضی است در میان بهشت -

آب او بمرتبه شیرین و خوشگوار است

که هیچ لذت در دنیا ناشد او نیست مسلمان

که در بهشت در آینه از ان حشمکه آب نوشند

و هر که از ان حشمکه آب نوشند تا ابد ال آباد

ترشمه نشود +

+

۳۹

سبق شخصیم

صراط چیست؟

صراط پلی است بر روئے دوزخ تیرزا شمشیر
 وبار یکتراز موسی - هر که درین دنیا کار ہائے نیک
 کرده باشد چون برق ازان گذشت شستہ دراہش
 در آید - و هر کسے که نافرمانی کرده باشد
 از سر آن لغزیده بقدر دوزخ بیفت و بعذاب

سبقاً شود +

سبق شخصیت و یکم

نیک بخت کیست؟

نیک بخت آنست که پیروی احکام خدا در عول

۲۰

نماید و در حاصل کردن علیکوشش کشیده بخواست
و رخها مسند شی مادر و پدر را در یا بد داشتادرا
از خود فرمخاند - و با خلاق شی کو توانسته کشیده

سبق شخصیت و درود

ای انسان چیست و انسانیست گد ام است ؟
ای انسان آنست که خدا و رسول خدا ازو
راضی باشد - و انسانیست آداب نیک

و اخلاق خوب فرآگرفتن و از صحبت مردمان
هر زه و بی حیا پر هیز نمودن و دروغ نگفتن است

سبق شخصیت و سوم

همزمنه چه یافت ؟

۲۱

هر که تحصیل علم و کمال کرد سعادت دنیا و آخرت
یافت و بی هنر از تمامی لذات محروم ماند
مرد آنست که او قاست عمر عزیز را به تحصیل کمال
مصروف دارد که سبب عزة است و اعتبار علم
و کمال است +

سبق شهادت و چهارم

قدرو عزة است انسان پچه چیز است +
اعتبار و عزت آدمی به نهودانش و اخلاق
نیکوست و درونگوئی و دزدی و خیانت سبب
بی عزتی آدمیست - دزدی اگرچه اندک شاید
از ان پر هیز لازم است که انسان را بدلائی

۲۲

وآخرت گرفتار میکند +

در شناخت اعدا و ضروریه

سبق شصت و هجدهم

یک دو - سه - چهار - پنج

شش - هفت - هشت - نه - ده

در نماز پنج وقت هفده رکعت فرض است

وقت صبح دور کفت - وقت پیشین چهار رکعت

وقت عصر چهار رکعت - شام سه رکعت

خفتن چهار رکعت - ودوازده رکعت است

دور کفت پیش از فرض صبح و چهار رکعت پیش

۷۳

از فرض پیشین - و دور کعت بعد از آن - و دور

بعد از فرض شام و دور کعت از فرض ناگفتن
و بعد از فرض و منکت خفتن سه رکعت

در است

سبق شصت و ششم

عدد و بیشتر هشت است - و عدد دو فرخ

هفت است - شمش چهت بین طرق
است - شمال - جنوب - مشرق - مغارب

جهت - فوق - ده یار بیشتری اقرار فرموده پیغمبر
ما رحمت خدا بردمی با که بشکس یه هشت
پیروند این است - ابو پاک رضا - عمر خا - عثمان بن

۳۲۳

علی رضا - طلحه رضا - زید رضا - عبد الرحمن بن عوف رضا
 سعید بن ابی و قاص رضا - سعد بن زید رضا - ابو

بن جراح رضا

سیمین شخصت و هفتم

بیست - سی - چهل - پنجاه شخصت.

هزارها و هشتاد - نوو - صد و

قرآن شریف سی پاره است.

و نماز ترا و مرح بیست رکعت است.

پنجمین بار حجت خدا بر دی باشد - در چهل سالگی

پنجمین بدر داده است پنجمین او بیست و سه سال

و قرآن عظیم در همین بیست و سه سال نازل

۳۵

و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در سن شصت و
سالگی وفات یافت +

سبق شصت و هشتم

صدر محبت بر آنکس س با د که نود و ناکم باری
را حفظ کند و ورود خود سازد +

از هفتاد تا هشتاد بین طرق بشمر -

هفتاد و یک - هفتاد و دو - هفتاد و سه -

هفتاد و چهار - هفتاد و هجده - هفتاد و شش -

هفتاد و هفت - هفتاد و هشت - هفتاد و نه -

هشتاد +

رضم
علیه
البیه

ست
هشتم
سالان
هشت
مازل

سالان
هشت
مازل

۳۴

سبق شخص و فهم
 یکصد - دوصد - سهصد - پچهاده
 ششصد - هفتصد - هشتصد
 نهصد - هزار
 عدد انبیا تحقیقاً معلوم نیست - تحقیناً
 یک لک و بیت و چهار هزار گفت
 می شود - و تحقین اصحاب رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم تحقیناً یک لک
 و چارده هزار گفت می شود
 ملا یک مقریب چهار بیت
 جبریل عليه السلام - چهار بیت علیه السلام

۳۷

میکائیل علیه السلام - اسرافیل علیه السلام
و عدد باقی ملاک از شمار بیرون نست .

سبق هفتادم

خلفاء راشدین چهاراند - ابوکعب
عمر - عثمان - علی رضی اللہ عنہم - چھینم صلحان
مدہب نزد اہل سنت چهاراند - امام اعظم
ابوحنیفہ کوفی - کہ در عقائد و اعمال مایان تابع
اوے باشیم - امام مالک - امام شافعی
امام محمد حسن قبل رم کہ مدہب درین ہر چھان
حضوراند .

۳۷۸

سبق ہفتاد و دیکھم

یک مشقال مس کیک پیسہ - و چنج پیسہ

یک شاہی - و شش شاہی کیک قران

و دو قران کیک روپیسہ - و بیست روپیسہ

کیک تو مان - و چنج تو مان صدر روپیسے مئے شنو

قران کیک مشقال نقرہ و روپیسہ و مشقال -

و طلائے کامبی کیک مشقال زر سرخ است -

سبق ہفتاد و دوم

بیست و چهار مشقال کیک خورد - و چهار خود

کیک پاؤ - و چهار پاؤ کیک چارک - چهار چارک

کیک سیر - و هشت سیر کیک من - و ده من

۳۹

کیک خروار است - که مطابق هشتاد سیر کابل
می شود +

در بیان شناختن اوقات

سبق هفتاد و سوم

باید دانست که یک ساعت شصت دقیقه
مرحله و بیست و چهار ساعت یک شباهنگ روز
می شود - و هفت روز یک هفته می شود
بدین ترتیب شنبه - یک شنبه - دوشنبه
سه شنبه - چهارشنبه - پنجشنبه - چهارشنبه

۵۰

سبق هفتاد و پنجم
چار هفته کیک ماه قمری می شود +
نام ماه ہمارے قمری ایفست
محرم - صفر - ربیع الاول - ربیع الآخر
جماadi الاول - جماadi الآخر - رجب - شعبان
رمضان - شوال - ذی القعده الحرام
ذی الحجه الحرام +

سبق هفتاد و پنجم
دوازده ماه کیک سال تمام می شود
روز سنتیم ماه یعنی روز آخر ماه راسلخ و روز دیل
ماه را غیرہ سمجھو بنند - یعنی ماه ہمارے قمری

۵۱

بیست و نه روز می آید و سلخ نمیداشته باشد
و بعضی سی روز تمام می آید و سلخ نمیداشته باشد
سبق ہفتاد و سشم

در غرہ هر ما و محروم سنه بھری یک عدد زیاد
می شود - چنان پنجم حال از بھرست رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یک هزار و سه صد
بیست و نه سال گذشتہ - در غرہ محروم
سال آینده سنه بھری قمری یک هزار و
سه صد و سی می شود +

سبق ہفتاد و سیم
تاریخ بھری دا حضرت میر المؤمنین عمر فاروق

۵۳

رضی اللہ تعالیٰ عنہ ببشرۃ صحابہ کرام از طاہر
 محرم سال ہجرت یعنی رفتہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از طاہر مغضطہ بحمدیہ منورہ خصی
 نموده است - پنجمین ماہ ہائے شمسی نیز

دوازده است :-

حمل - ثور - جوزا - سرطان - اسد
 سپتامبر - میران - عقرب - قوس - جدی

ولو سحوت +

سبق ہفتاد و هشتم
 شروع سنه شمسی ازا بتداء ماه مل
 سع شو و داين روز را نوروز میگويند چنانچه

۵۳

حساب سال تمام دفتر گاو عاملان دولت
خداداد افغانستان از یک نوروز تا دیگر
نوروز تمام می شود و بسال نو حساب دولت را
از سر میگیرند +

سیمیز مه میگشند و نیجم
بعد از گذشتین ماه مبارک رمضان غرة
شوال را عید رمضان و دیگر ماه ذی الحجه را
عید قربان میگویند و درین ماه مسلمانان
برای زیارت بیت الله و افعال حج
بمکان سعده میگردند و نیز درین روز دو روز مابعد آن
قربانی کرده می شود +

۵۳

دوازدهم ماه ربیع الاول را روز مولودی کویند
زیرا که ولادت با سعادت حضرت رسول مقبول
صلی اللہ علیہ و آله و سلمہ درین روز شده است
سبق هشتم

شب پانزدهم شعبان را شب برات
که کویند که درین شب برات عمر و رزق
بندگان نوشته شود هر که درین شب
صدقة و خیرات بدپتو اب بسیار باید
و در عمر و روزی او بکست شود

سبق هشتم و نهم
دهم محرم الحرام روز عاشور است و باید

۵۵

روز نیک است چنانچه تمامی چیزیان درین روز
 روزه گرفته اند - هر که درین روز خیرات کند و رفیع
 ثواب بسیار جاید و بهین روز حضرت مامان
 رضی اللہ عنہ شهید شدند +

سبق هشتما دو و دوم

روز جمعه عید هفتة است - و بهترین روز پاک
 و بهین روز نماز جمعه گشند - رسول خدا محبت
 بروی با او فرموده اند نماز جمعه مکفار است گناهان
 صنیعه را که درین این جمعه و چهارمین آن شنبه
 صادر شده باشد +

۶۴

حمد پند لقمان حکیم حجه فرزند حجت سیاق میشند دو سوم

ای جان پدر خدای عز و جل را بشناس
هر چه از پند و نصیحت گوئی نخست بران کارکن
سخن باندازه خویش گویی - قدر مردم بدای
حق همه کس بشناس - راز خود نگاهدار
یار را در وقت سختی بیان زما - دوست را
رسودوزیان استخان کن - از مردم بهم و ندان
دکریز بهم

سیمی هشتاد و پنجم
دوست زیرک و دانگزین - در کارخانه جبد
نمای - سخن بجستگویی - یاران دوستان را
عذری دار - پادوست و شمن ابروکشاده داگز
آستاد را بهترین پدر شمر - خوش باندازه دخل کن

سیمی هشتاد و پنجم
در بجه کار میانه رو باش - جوان خود قیمتی نکند
خدمت فیلان چنانچه باید اداد اکن - چشم وزبان
نگاهدار - جامده و تن را پاکه دار - با وجود اعدت
یار باش - اگر مکن باشد سواری قدر
اندازی بیاموز

۵۸

بیوی هشتاد و سه

با هرس کار پاندازه اگن - بشبایجهون سخن
 کوئی آهسته دزمگویی - دچون بروز سخن کوئی بیهوده
 نگاهگن - کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن عادتگر
 کاره پایا و از شخص و تدبیرگن - ناموخته استادی مکن

بیوی هشتاد و هفتم

بر جیز کسان دل سنه از بد صلاح حشمت و فادر
 در هیچ کاره بی اندیشه نشو - ناگرده را کرده مشتر
 کارا مرد نیزه اصفهان - باز رکتر از خود هزار مکن
 با مردم بزرگ سخن دراز مکوی

۵۹

سبق هشتاد و هشتم

حاجتمند را نو سید کن - جنگ گزشته را یاد کن
مال خود را بدوست و دختر منمای - خویشاوندی
از خویشان مجرم - کسانی را که نیک باشند
بهدی یاد کن - خود بین و متکبر باش

سبق هشتاد و نهم

روزگری کسان دنداں خلاں مکن - آب دلان
و پنی با او از بلند سرمه از - هنگام فائزه دست به کن
سخن بزرگ آمیزگوی - مردم را همیشش مردم خجل
کن - غمازی بچشم وارو مکن - سخن گفت
دیگر بار تکوی

۴۰

سبق نو دم

از سخن که خنده آرد خذ رگن - شنای خود را پیش
 خود را چون زنان میارای - هنگام سخن لفتن سه مجبنا
 به آمد کسان چهارستان شو - مرد را بهدی یادون
 که سود ندارد - تاقوانی جنگ و خصومت مکن
 آزموده نیکان را جز بصلاح گمان میز - نان خود را
 بر سفره دیگران مخواه - در کار باعجیل کمن

سبق نو دو یکم

برای دنیا خود را درین یک میگیرن - در حالت غضب
 سخن سنجیده گوی - آزموده را میازما - هنگام طلوع
 آفتاب بعد میگیرد - چون در راه رویی از بزرگان

۴۶

پیشی مکن - در میان سخن هر دو مرد میا +

سینق نو و و و و و کیم

پیش مهان بر کے خشم مکن - همان را کارهوا

با دلخواه و مسدت سخن گویی - پایان رعایان و زندان

بر سر راه منشیان - بهر سود و زیان آبرو سه خود مرزی
فضول و متکبر باش - از چنگ و شستن بکردن باه

سینق نو و و سوم

فوت باش - زنگ کافی کن با خدا ی تعالی الهدی

و با نفس بقهر - و با خلق با صاف - و با زردگاه بجهد

و با خور دان بشفقت - و با درویشان بشجاعت

و با دوستان بموافقت - و با دشمنان بحلم - و با عالمان

۴۲

بتو اضفع - و با جا هلاان بتصیحت +
حکایات مختصره

سپهق نو دوچهارم

حکایات - جا لینوس را گفتند که اصم غذا بدن را
 حملان کنند - گفت که سمعی - و هم او فرماید که خوردان
 برای زندگیست نه زندگی برای اخوردان +

سپهق نو دوچهارم

حکایات - وقتی حسود سالیب بکام است گردن
 کشوده بود - یکی از دوستان براں حالم خبر کرد -
 پسون آن سخنان شنفهم با خود گفت که ای جیب آپنه
 حسودان گفته اند اگر در تو چسته ترک خواه - و اگر
 در ایشان است با ایشان عاگذار +

۴۳

سیفون نو و ششم

حکایه است - شیخ که پیش از ترک رفت و گفت که خوبی
دُنیا و آخرت را بیندازم - گفت علم بیان موز - آن شیخ گفت
که از خواندن و نوشتن بزرگ ندارم - آن بزرگ دست
دو سال تعلیم او متوجه گشته چهار است اور با خلاق و خود
مبدل ساخت - چون لذت از علم یافت باندک
زمان خوبی دُنیا و آخرت نصیب او شد و براد
ولی خود رسیده

سیفون نو و هفتم

حامل صلطان - هر که بجهود سعی به تحصیل علم نماید
فائدہ هر دو جهان یابد خصوصاً از ایام طفیل چیختوی
آن پرواز و تماشیج آن زودتر بد درس و از تعلیم درز
پیدا نماید از خواندن علم دری مانند نقش رسنگسته

۲۱۷

سچق نو و ده سیم
 حکایت - اسکندر رومی را چون مکر فتنای بدست افشا
 از سلطان عیسی استاد خواروزمیخوار ساخت و قطبم او را
 بی اندازه سیک گفتند چرا چنین سگنه گفت پدر من عمر از آسمان
 بر زمین آورد و این استاد هم از زمین پا سماون بود و داشت
 یعنی پدر باعث شد و جو دلپرس است و خرد آموز و جب می خواهد

سچق نو و ده نهم
 حاصل مطلع آنکه قوت معرفت علم و ادب در دوح
 پیدا شود و آن بواسطه استاد است و قوه است
 و غنیماری در بسیه پیدا شد آید و آن بواسطه پدر است
 پس قوت روحانی از جهانی بر تراست +

۷۰

جُقْ صَدَمْ

حکایت - جناب خلیفه رسول اللہ ابو بکر صدیق
رضی اللہ عنہ وقت خلافت خود حکم کروانکہ فرزند
سفت سالہ خود را پہ تعلیم عبادت و آداب اخلاق
حکم کنید و چون عمر شان بدہ سالگی رسید بتاکیز و نیمه

پردازید کہ فراگر فتن اذب کو رخوردی لازم است +

سِقْ صَدَمْ وَ سِكْمْ

حال مطلب آنکہ چوب ترا بهار قسم کہ میخواهند
کے پیچید چون حشک شود بغیر آتش راست نشود
تاچین اطفال را درخوردی قبول کریستہ باشتر شد
از آنکہ در زرگی بیست -

چوب ترا چنانکہ خواہی پڑج نشود حشک باش را

٤٤

نظام

سبق میصد و سوم

کرها به نجاشای بحال با که پستیم اسیر نموده
 نداریم غیر از توفیاد رس توئی عاصیان اخطاب خوش
 نگهدار ما را ز راه خطا خطادر گذا روصوا هم نما

سبق صد و سوم

زبان تابود ورد یان چلکیم شنای محمد بود دلپذیر
 جیب خدا اشرف انبیا که عرش مجید شش بود تکا
 سوار جهانگیر یکان ارق که گندشت از قصیری و ق



۴۶

سیوچیکم و چهارم

در بحثت تو اخضع
دلاگر تو اخضع کنی خستیما شود خلق دنیا تراویدند
تو اخضع کنی در در راه فراز تو اخضع بود سروران طرز
تو اخضع کنی هر که پرستی نزیبند ز مردم بجز مردی

سیوچیکم و پنجم

در حد میست تکبر

تکبر مکن زینها رای پیر که روزی ز دشتر در آمیزی
تکبر عاد است جاها لان تکبر نیا پدر صاحب لان
خداونی تکبر اصلیتی خط امیکنی و خط امیکنی

سیوچیکم و ششم

بر زدانا بودنا پسند غریب آید این معنی رهی
آشمند

۴۸

کسے را که خصلت تکبیر
سرش پر غزو دار لصوص بود
تکبیر بود ما یه مدری
تکبیر بود اصل بگوهری دلار خ
سبق یکی صد و هشت
ز جاهل
را از
در فضیلت علم

بنی آدم از علم پا بدکمال نامحشرت و جاده والو منا
چشم عازم باشد خست که بنی علم تو ان خد ارشناست
خود مند باشد طلبکار علم که کرم است پوسته بازا
ز جاهل
سبق یکی صد و هشت

کسے را که شد و زان خشت طلب کردن علم را که خست
طلب کردن علم شد و زفاف گروجیب سازن شیش قطب
بود امن علم کیا استوار کر علت ساند بدان

۴۹

سبق میصد و نه هم

تصویر دار
در استناع از صحبت جان
بگویی دلگرد مندی و هوشیار
من صحبت جان باشان آشنا
ز جان گردیدند چون تیر کیا
نیای سخنجه حون شکشید
تر اژدها کریم و پار غار
از آن به کجا می بود

سبق میصد و هم

دو ما و منا
از خسته از خصی جان تو عاقل بود
از استناع پرسته از کجا می بود
بیسته باز چو جان کسے در جهان خواست
که پالا تراز جانی کارت
ز جان نیای یادخواهی می باشد
وز دشمن و حزن قول بد

سبق میصد و پار و هم

آن علیم کرخته
پسران خاص جان بجهنم بود
که جان نک عاقبت کم بود
سهره همان برسته دارید
که جان بخاری گرفت آن
ساند بد ران

۶۰

ز جا هش خذر کرد اولی بیو
گر و نک دُنیا و عقیلی

سبق میکنم و دوازدهم

در صفت قناعت

دلا گر قناعت بدست دری در آن لیم راحست گنی روی
اگر نکدست ز سخنی میل که پیش خرد مند باجیست میل
نداز خرد مند از فرعان که باشد بنی اسراف

سبق میکنم و سیزدهم

عنی راز روستی آلم ایشان ولیکن فقر اندر آسایش است
قناعت به حال اولی است قناعت کند بر که نیکل شترست

زنور قناعت بر افروز جان

اگر ارسی از نیک نجات دشان

۶۱

بیوق میکند و پهار و سهم

در حصفت طاعت و عباد
کسے را که اقبال با شیخ علام بو میسل جما طلبی اعطا
نشاید از بندگی تان که دولت بطاعت زان یعنی
سعادت طاعت سپرید دل از فور طاعت منوزد و

بیوق میکند و پا نزد و سهم

اگر بندگی از بزر طاعت نمایند کشانی در دولت جاودا
ز طاعت نی پیچ خرمند که پالانے طاعت بشنید
با عبادت و حضور بازدار که فرد از آتش شوی استگار

بیوق میکند و شازد و سهم

ناز از سرحدق برای دار که حصل کنی دولتی پی
ز طاعت بدو روشنانی چنان که روشن خور شمید باشد همان

۶۲

پرستنده آفریننده باش و ریوان طاعون شننده باش

سبق بیکصد و هفده هم

اگر پرستی کنی اتیار در اقیان دلت شوی شهری
سر ز جیب پر تیرگاری که جنت بو و جان پر زیرگاری
کنی اکار از شروع باشد شعا نرسد ز آسیب پوشیده شمار

سبق بیکصد و هفده هم

در مذمت شیطان

دلا چهر که حکوم شیطان بود شب و روز در بند عصاین
کنی را که شیطان بود پیشو بحیان بازگرد و برآ خدا
دلا عزم شیطان کمن ز نهایا که فروزان آتش شوی سرتگار

سبق بیکصد و نوزده هم

ز عصیان کند شوی خند خراز که از آباد خیگر آگداز

۷۳

لند نیک بخت از کنه هست
که پنهان شود نور و هزار سخا
مکن نفس اماره را پیشی
که ناگه گفتار دوزخ شوی

سبق یکصد و هشتاد و سیم

اگر بر نیاید عصیان نمود
بود افضل است اتفاقیم نیزت
مکن خانم زندگانی خراب
بسیاب غل بده فنا محو آ

اگر و در باشی زفتو
باشی زگزار در دوس

سبق یکصد و هشتاد و نهم

در فضیلت شکر

کسی اک باشد علی حق نیک
نشاید که بند و زبان پاپ
ننفس جز بشکر خدا بر میار
که داجب بود شکر در دار

ترامال و نعمت فرا یاد و شکر
ترافستخ ازو در آید

۶۷

سینق یکصد و هشتاد و سوم

اگر شکر حق تا بر زشما گذاری نباشد یکه از میز
 و سه گفتن شکرا ولایت که اسلام اشکرا در زورا
 گراز شکرا از ده بندی باز بدست آوری دولت جادا
 سینق یکصد و هشتاد و سوم

در بیان صبر
 ترا اگر صبوری بود و سخیار بدست آوری دولت پا

صبوری بود کار ریختان نمیخورد زین رویی زیر وان
 صبوری که شاید در کام بپنهان که بجز صابری بیست پنده اجرا

سینق یکصد و هشتاد و پنجم

صبوری کلید در آرزو کشاپنده کشور آرزوست
 صبوری ترا کامگاری داشت زدنخ و پلاستیکداری داشت

۱۵

صبوری نمی کر ترا دین تو
که بعجل کار است یا طیل بو
سلق بکی حمه و خبست و خشم
در صفت راستی

دلا راستی گرگنی اختیا شود دولت هم خبر
نه پسید سر از راستی شمده که از راستی نامگردید
من و می بخواستی زیستی
سلق بکی حمه و خبست و خشم

در مذمت کذب

کسے را که نار استی کشت
بچاروز محشر شود درستگاه
کسے را که گردو زبان فرش
پر ای دلش ای باشد فرش
دروع آدمی را کند شیر
دروع آدمی ای اکنبدی قاتا

۶۴

سپوچ بکھد و بیست و هم
 زکذاب گیر و خرم غار که اورانیارو کے دشمن
 دروغ ای برادر گوزنها که کاذب بودخوار و بیت
 زنارستی نیست که ربرتر از وکم شوونام نیک این سر
 سپوچ بکھد و بیست و هم

حمد باری تعالیٰ
 نام حق پر زبان سمعی ائم که بجان و دلش سمع خویم
 هر چه پرست از بلندی وی سمعه زو یافت صوت هستی
 داد مارا کتاب تاخویم کرد ما لخطاب تاد ائم

سپوچ بکھد و بیست و هم که
 هر چه او گفت آن کنه نه طاعت او بجان کیم
 آنچه او گفت غیر آن که نیست سو و پنج زیان

۶۶

روز و شب طالبی کوں سیم پیر دا امتتار کوں سیم

سبق میکھد و سیم

نعت سید المرسلین

شکر حق را کہ پیشوادا یم پیشوائے چو مصطفیٰ و اکرم

بہتر و بہتر و گزین ہمہ سرور و خاتم و نکیم ہمہ

او شریعت بیان کند ما را او طریقت عیان کند طرا

سبق میکھد و سیم و سکم

صلوات خدا ی روی یا ز تا بر روز جزا پیا پے با د

امت او دوستدار سیم دوستدار چهار یار و سکم

چون ابو بکر و عمر و عثمان مرتضی دان علیهم الرضوان

رجست حق شاریار اس با دو بر جملہ دوستدار اس

سیّد مکتصد و سی و دویم

تا کسید نماز و دعا

روز محسن که جان گذاز بود او لیعنی پسر مش نماز بود
پس مکن در نماز پا تقصیر تا در آن روز باشد تا
خودست نای اگر که چون گفته است در معنی نگر که چون نشست

سیّد مکتصد و سی و سوم

غم دین خور که غم عالم دین است همه غمها فرو تراز این است
غم و شای خور که به وجود است همچو کسی جهان نیست
یا الهی بده تو توفیقیم راه بنا بسوی تحقیقیم
رجست حق شارخوان شده
بازگوینده در سا سن شده

۶۹

سبق میکند و سی و پنجم

تا کمیزه آموختن شروع
گر تو خوبی که شروع آموزی باشدست جند و جهد و دسوزی
آپنجه از وی سوال خواهد بود فسرز و گر مال خواهد بود
در طلب کردن حقیقت کار از خدا ششم و ایشان خود را

استخاب از شعاع شورے محفلهم
سبق میکند و سی و پنجم

ابن سین

مرد باید که هر چهار باشد عزت خوشنوندگانه
خود پسندی و ابله‌نکنند هر چه که در منی هست نباید از
اطهر لیق رود که مردم را سرمونی ز خود نیاز ندارد

۸۰

همه کس را ز خویش آن داند همچو کسی نیست راه حق فرشته شد و
سبق پیصد و سی و ششم

دشنام اگر دهه خسته چاره بنویس جز شنیدن
گر پایی که سکه گزیده باسگ نتوان عوض گزین یعنی
نظمی

پیغام حمد اخشت آدم آورده ۱. بحاجم پشارت این مهر حکم آورده
با جلد رسن نامه بی حکم آورده ۲. احمد در مانا مده و خجا آورده

سبق پیصد و سی و هفتم

یارب شد اصم تبه بی امر مرا شد روی طم سیه بی امر مزم

در داکه بجز گزند نکردم کل که بخشندۀ مهر کنند بی امر مزم

بقلم محمد سسرور کاشتیب دارا اعلوم اماشیب کل کا

